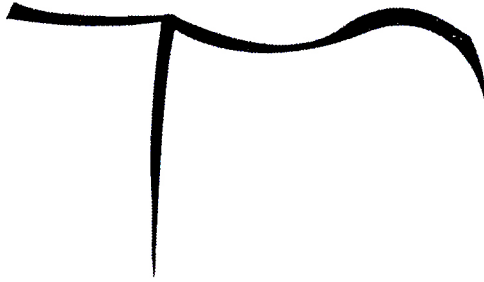
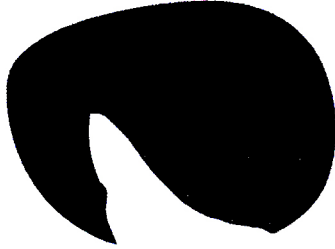




مارگارت اتوود
ترجمه سهیل سمی



شواهد



فهرست

- یکم: تندیس..... ۹
- دستنوشته تالار اردوآ..... ۱۱
- دوم: گل های ارزشمند..... ۱۷
- رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف..... ۱۹
- سوم: سرود نیایش..... ۴۷
- دستنوشته تالار اردوآ..... ۴۹
- چهارم: کلودز هاند..... ۵۹
- رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب..... ۶۱
- پنجم: ون..... ۹۱
- دستنوشته تالار اردوآ..... ۹۳
- ششم: شیشمی مرده..... ۱۰۹
- رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف..... ۱۱۱
- هفتم: ورزشگاه..... ۱۶۳
- دستنوشته تالار اردوآ..... ۱۶۵
- هشتم: کارنارون..... ۱۷۷
- رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب..... ۱۷۹

۴۶۵.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف.....	۱۹۹.....	نهم: سلول شکرگزاری.....
۴۷۵.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب.....	۲۰۱.....	دستنوشته تالار آردوآ.....
۴۷۹.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف.....	۲۲۳.....	دهم: سبز چمنی.....
۴۸۷.....	بیست و یکم: اضطراب و هیجان.....	۲۲۵.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف.....
۴۸۹.....	دستنوشته تالار آردوآ.....	۲۴۳.....	یازدهم: گونی.....
۴۹۹.....	بیست و دوم: ضربه کاری.....	۲۴۵.....	دستنوشته تالار آردوآ.....
۵۰۱.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف.....	۲۶۵.....	دوازدهم: کاربیتس.....
۵۱۱.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب.....	۲۶۷.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب.....
۵۱۹.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف.....	۲۹۹.....	سیزدهم: قیچی باغبانی.....
۵۲۳.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب.....	۳۰۱.....	دستنوشته تالار آردوآ.....
۵۲۷.....	بیست و سوم: دیوار.....	۳۱۵.....	چهاردهم: تالار آردوآ.....
۵۲۹.....	دستنوشته تالار آردوآ.....	۳۱۷.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف.....
۵۳۳.....	بیست و چهارم: نلی جی بنکس.....	۳۵۷.....	پانزدهم: روباه و گربه.....
۵۳۵.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب.....	۳۵۹.....	دستنوشته تالار آردوآ.....
۵۳۹.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف.....	۳۶۷.....	شانزدهم: دختران مروارید.....
۵۴۷.....	بیست و پنجم: بیداری.....	۳۶۹.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب.....
۵۴۹.....	دستنوشته تالار آردوآ.....	۳۹۵.....	هفدهم: دندان‌های سالم.....
۵۵۹.....	بیست و ششم: رسیدن به خشکی.....	۳۹۷.....	دستنوشته تالار آردوآ.....
۵۶۱.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف.....	۴۰۷.....	هجدهم: سالن مطالعه.....
۵۶۳.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب.....	۴۰۹.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف.....
۵۶۷.....	بیست و هفتم: خدا حافظی.....	۴۴۵.....	نوزدهم: مطالعه.....
۵۶۹.....	دستنوشته تالار آردوآ.....	۴۴۷.....	دستنوشته تالار آردوآ.....
۵۷۳.....	بیست و هشتم: همایش سیزدهم.....	۴۵۵.....	بیستم: نسب‌های خونی.....
		۴۵۷.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب.....
		۴۵۹.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ الف.....
		۴۶۳.....	رونوشت شهادت شاهد ۳۶۹ ب.....

دست‌نوشته تالار آردوآ^۱

۱

فقط مرده‌ها تندیس دارند، اما برای من یکی در عین زنده بودنم یکی ساخته‌اند. زنده‌زنده سنگ شده‌ام.

در نوشته پای تندیس، که عمه^۲ وایدلا^۳ آن را با صدای بلند خواند، آمده بود که این اثر نشان کوچکی ست برای قدردانی از کمک‌های بسیار من. ارشدهای ما این وظیفه را به او سپرده بودند، اما او به‌هیچ‌وجه قدردان به نظر نمی‌رسید. تا حدی که برایم مقدور بود، با تواضع از او تشکر کردم، و بعد طناب مهار را کشیدم و پرده دور تندیس که مثل کفن مرا در بر گرفته بود، فروافتاد. پرده با حرکاتی مواج به زمین افتاد، و من

1. Ardual Hall

۲. Aunt: اصطلاح «عمه» در این کتاب به زنانی اطلاق می‌شود که در جمهوری گیلیاد بر دیگر زن‌ها فرمانروایی می‌کنند، فقط عمه‌ها می‌توانند خواندن و نوشتن بیاموزند. آن‌ها معمولاً مسن و نازایند و مسئول نگهداری و تربیت ندیمه‌ها و دخترها هستند و بر رویدادهای رسمی مثل تولد، ازدواج و اعدام نظارت می‌کنند. به آن‌ها لقب «مؤمن حقیقی» داده‌اند و در دم‌دستگاه حکومت قدرت دارند... م.

3. Vidala

همان‌جا ایستادم. ما این‌جا در تالار آردوآ هلهله نمی‌کنیم، اما عده‌ای با احتیاط بسیار دست زدند و من به نشان تشکر سر خم کردم.

تندیسم از قواره طبیعی بزرگ‌تر است، مثل اغلب تندیس‌ها، و از من جوان‌تر و قلمی‌تر، و خوش‌تراش‌تر از حد معمول این اواخرم به نظر می‌رسد. شق‌ورق ایستاده‌ام، شانه‌ها عقب، گوشه لب‌ها به نشان لبخندی قاطعانه و در عین حال نیک‌خواهانه کمی بالا رفته. نگاهم به نقطه‌ای کیهانی دوخته شده که می‌گویند بیانگر صورت آرمانی من است، نمایانگر تعهد تزلزل‌ناپذیرم نسبت به وظیفه، و عزم جزم برای حرکت رو به جلو با وجود همه موانع. البته تندیسم نمی‌تواند چیزی از آسمان ببیند، چون در میان توده دلگیر درخت‌ها و درختچه‌ها در حاشیه گذرگاهی بر گرد بخش جلویی تالا آردوآ قرار گرفته است. ما عمه‌ها نباید زیاد گستاخ و خودنما جلوه کنیم، حتی بدل‌های سنگی‌مان.

دختری هفت یا هشت‌ساله، با نگاهی خیره و لبریز از اعتماد به من، دست چپم را محکم گرفته است. دست راستم روی سر زنی‌ست که کنارم کز کرده؛ یکی از ندیمه‌های ماست، با موهایی پوشیده و چشمانی که انگار آکنده از بزدلی یا قدردانی است، و پشت سرم هم یکی از دختران مروارید^۱

۱. Handmaid: در جمهوری گیلیاد ندیمه به زنی گفته می‌شود که پیش از تشکیل حکومت گیلیاد ازدواج کرده باشد، اما ازدواجش از نظر قوانین جدید (قوانین گیلیادی) مشروع نباشد یا این که پیش از ازدواج به او تجاوز شده باشد. از این رو چنین زنانی را دستگیر و چنانچه گمان کنند قابلیت باروری دارند، آن‌ها را تحت تعالیم عمه‌ها به کار می‌گیرند. هر ندیمه به مدت دو سال به خدمت یک فرمانده درمی‌آید. اگر در این مدت فرزندی به دنیا آورد، به خدمتش تا پایان دوره معین ادامه می‌دهد و سپس بچه را به فرمانده می‌دهد و خودش به فرمانده دیگری سپرده می‌شود. اگر ندیمه‌ای در سه دوره خدمتش بچه‌دار نشود او را برای کار به مستعمرات گیلیاد که پر از تشعشعات اتمی است تبعید می‌کنند. م.

۲. Pearl Girls: طبقه‌ای از زنان جوان در گیلیاد؛ در واقع آن‌ها پیش از آن که به کسوت «عمه» درآیند، مقام «ملتمس» دارند و اگر بتوانند سفر تبلیغی خود را در کسوت «دختران مروارید» با موفقیت انجام دهند، «عمه‌تمام» می‌شوند. آن‌ها سفیران یا به عبارتی مبلغانی‌اند که به کشورهای

من. آماده برای آغاز کار میسیونری‌اش، ایستاده. از کمر بندم باتونی برقی ویزان است. این اسلحه کاستی‌هایم را به من یادآوری می‌کند: اگر کارآتر بودم، به چنین وسیله‌ای نیازمند نمی‌شدم و قدرت اقناع‌کننده صدایم کفایت می‌کرد.

این مجموعه تندیس‌ها اثر چندان موفقیت‌آمیزی نیست: خیلی درهم و شمع است. اگر به من بود، ترجیح می‌دادم بر خودم بیش‌تر تأکید شود. ما دست‌کم، تندیسم ظاهر موجه و معقولی دارد. ممکن بود کار کاملاً برعکس از آب درآید، چون خانم سالخورده مجسمه‌ساز و معتقدی که بیش از ساخته شدن تندیس من در گذشته بود، برای اثبات شور مذهبی سوژه‌هایش همیشه چشم‌های آن‌ها را از حدقه بیرون زده می‌ساخت. مجسمه نیم‌تنه‌اش از عمه هلنا شبیه آدم‌های هار و خشک‌مغز است، و مجسمه عمه وایدلا مثل بیماران تیروئیدی‌ست، البته مجسمه عمه فیربت^۲ هم طوری ساخته شده که انگار هر آن ممکن است پپکد.

هنگام پرده‌برداری، خانم مجسمه‌ساز بی‌تاب بود. آیا تجسیدی که از من عرضه کرده بود به قدر کافی تملق‌آمیز بود؟ آیا من تأییدش می‌کردم؟ آیا آنقدر 'دیده' می‌شدم که تأییدش کنم؟ به این فکر افتادم که با قیوفتادن پرده سگرمه‌هایم را درهم بکشم، اما منصرف شدم. از مهر و شفقت چندان بی‌بهره نیستم. گفتم: «خیلی واقعیه.»

این مربوط به نه سال پیش است. از آن زمان، تندیسم فرسوده شده؛ کیوتراها با فضل‌هایشان سر تا پایم را آذین بسته‌اند، در شکاف‌های بانسبه مرطوب‌ترم خزه رویده. فداییان عادت کرده‌اند نذرهایشان را

— مختلف سفر می‌کنند تا زنان بیش‌تری را به گیلیاد بکشاند و آن‌ها را از نظر مذهبی متقاعد کند که زندگی در گیلیاد به نفعشان است. م.